**مباني انديشه‌هاي تربيتي فارابي**

سال سوم، شماره اول، زمستان، 1390، صفحه 45 ـ 64

Ma'rifat-i Ākhlaqī, Vol.3. No.1, Winter 2012

چكيده

**فارابي در تبيين انديشه‌هاي تربيتي خود با الهام از مباني دين اسلام، انسان را موجودي از خدا و عائد به سوي خدا مي‌داند. با توجه به آنكه وي معتقد است اخلاق تغيير‌پذير و در نتيجه، امري اكتسابي است و از سويي، هيچ فضيلتي براي انسان فطري و طبيعي نيست، و در فطرت هيچ انساني از ابتداي خلقتش كمال وجود ندارد، در نتيجه، همه افراد را براي رسيدن به سعادت و كمال نيازمند به تعليم و تربيت به واسطه افعال ارادي مي‌داند. وي تحصيل فضايل مختلف را از دو طريق «تعليم» براي ايجاد فضايل نظري، و «تأديب» براي ايجاد فضايل اخلاقي و عملي دانسته و طريق دستيابي به سعادت را شناخت سعادت و عوامل آن، خواست و اراده، و عمل معرفي مي‌كند. انديشه‌هاي تربيتي فارابي تحت تأثير ديدگاه فلسفي وي بوده و تا حدي انتزاعي است، از اين‌رو به نظر مي‌رسد چنين ديدگاهي آرمان‌گرايانه و تا حدي دست نايافتني باشد.**

**كليدواژه‌ها: فارابي، سعادت، تعليم و تربيت و فضيلت.**

[\*](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ftnref1%22%20%5Co%20%22) دانشيار گروه فلسفه دانشگاه زنجان                                                                  drskavandi@yahoo.com

**دريافت**: 20/6/1390ـ **پذيرش**:  25/10/1390

**مقدمه**

يكي از بنيادي‌ترين مسائل مورد توجه انديشمندان مسلمان، علماي اخلاق و فلاسفه از ديرباز، مسئلة تعليم و تربيت بوده است. غايت و هدف تعليم و تربيت، شيوه‌هاي آن و نهايتاً اينكه انساني كه محصول تعليم و تربيت است، چگونه انساني خواهد بود، همواره موضوعاتي مهم و چالش‌برانگيز بوده است.

انديشه و نظام تربيتي هر مكتبي تحت تأثير نگرش آن مكتب به هستي، زندگي و انسان است تا آنجا كه فرايند تعليم و تربيت را در آن مكتب، سمت‌وسو مي‌بخشد، از اين‌رو تحقيق و تفحص در حقيقت و طبيعت انسان از اساسي‌ترين اموري است كه در فلسفه تربيت بدان پرداخته مي‌شود و بر اساس، آن ويژگي‌هاي نظام تربيتي مشخص شده و عوامل تربيتي تأثيرگذار بر انسان، توانايي و امكانات او براي تغيير مطلوب، و در يك كلام، ميزان تربيت‌پذيري او معلوم مي‌‌شود.

در اين راستا فلاسفه مهم‌ترين نقش را در تدوين مكاتب تربيتي ايفا كرده‌اند. آنان با ارائه نظام خاصي كه برگرفته از چگونگي تفكرشان به جهان هستي و انسان بوده است، درصدد تبيين آراي تربيتي خود برآمده‌اند. در حقيقت، فلاسفه با ارائه آراي تربيتي خود و اهداف و غايات آن و نيز به چالش كشيدن انديشه‌هاي تربيتي ديگر، همواره مؤثرترين عامل بر روند تربيت بوده‌اند، به گونه‌اي كه امروزه نيز براي انتخاب و گزينش اهداف تربيتي بايد برخي از بنيان‌هاي فلسفي را پذيرفت.

در اين ميان، *فارابي* به عنوان اولين فيلسوف بزرگ اسلامي، با بهره‌گيري از افكار و انديشه‌هاي دو فيلسوف نامدار يوناني، *افلاطون* و *ارسطو*، و گزينش عقلاني آراي آنها در زمينه تعليم و تربيت و تأييد و تقويت آن در بستر انديشه ديني توسط آموزه‌هاي ديني، توانست نظام تربيتي نويني را پايه‌گذاري كرده و در ارائه آرا و نظريه‌هاي فيلسوفان اخلاقِ پس از خود تأثير غيرقابل انكاري را داشته باشد.

اين پژوهش درصدد تبيين انديشه‌هاي تربيتي *فارابي*، اهداف و شيوه‌هاي آن و نيز نقد و بررسي آنهاست.

**الف) مؤلفه‌هاي نظام تربيتي فارابي**

پيش از پرداختن به انديشه‌هاي تربيتي فارابي، ضروري است به بيان اصول و مباني‌اي پرداخته شود كه وي ضمن پذيرش آنها، در پايه‌ريزي نظام تربيتي خويش آنها را به كار گرفته و به عنوان خشت‌هاي اوليه بناي فلسفه اخلاق و تعليم و تربيت خود قرار داده است.

**1. ماهيت و طبيعت انسان**

از جمله اولين عناصري كه در يك نظريه تربيتي فلسفي بايد در نظر گرفته شود، موضع آن در برابر ماهيت و طبيعت انسان است. از نظر فارابي انسان موجودي مركب از روح مجرد و جسم مادي است كه روح و نفس او اشرف از جسم و بدن است.[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn1%22%20%5Co%20%22) او ضمن شمردن قواي مختلف انسان مي‌گويد: نفس انسان پنج قوه ناطقه نظري، ناطقه عملي، منتزعه، متخيله و حساسه دارد كه از ميان قواي مختلف، فقط قوه ناطقه نظري است كه قدرت ادراك سعادت را دارد، آن هم در صورتي كه بدان توجه و در تكميل آن تلاش شود و اهمال و از آن غفلت نشود؛[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn2%22%20%5Co%20%22) بدين بيان كه آن‌گاه كه آدمي مبادي و معارف اوليه را كه از ناحيه عقل فعال به او اعطا شده است به كار بندد و به درستي بشناسد و به واسطه قوه نزوعيه، شيفته آن شود و در آنچه بايد عمل كند، انديشه نمايد ... و سپس نتيجه انديشه خود را به وسيله آلات و ابزار معده‌ براي عمل، يعني قوه نزوعيه، عمل كند و از طرفي قوه متخليه و حساسه او در اين راه، مساعد و منقاد قوه ناطقه عمليه باشند و هر دو در تحريك آدمي به سوي آن افعالي كه موجب نيل به سعادت است، او را ياري نمايند، در اين وقت آنچه از آدمي آيد همه خير است و بنابراين، خير ارادي تنها از اين وجه آيد.[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn3%22%20%5Co%20%22)

از نظر او همه انسان‌ها فطرتي سالم و مشترك ‌دارند كه در سايه آن مي‌توانند معارف و معقولات اوليه را درك كرده و بپذيرند. وي اين فطرت مشترك را كه وجه مشترك ميان همه انسان‌هاي سليم‌الطبع است، پايه و بنياد سعادت همگاني معرفي كرده و يادآور مي‌شود كه با وجود چنين وجه مشتركي، هر فردي ويژگي‌ها و خصوصياتي مخصوص خود دارد كه سبب تفاوت كمي و كيفي افراد در قدرت استنباط، درك و فهم امور مختلف مي‌شود، و از آنجا كه اين «فطرت طبيعي» يا سرشت مشترك انسان‌ها علت معده براي انجام اعمال و افعال انسان شمرده مي‌شود، نه علت تامه فعل، از اين‌رو به جبر در اعمال نيز منجر نمي‌شود.

از نظر *فارابي* فطرت طبيعي در انسان‌ها به صورت بالقوه بوده و براي به فعليت رساندن آن و نيز ايصال به كمال نهايي و يا ‌دست‌كم نزديك كردن آن به كمال نهايي در پرتو انجام مقتضيات خود، نياز به رياضت، تمرين و تقويت به وسيله اراده است.[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn4%22%20%5Co%20%22)

وي مي‌افزايد كه اگر چنين تمرين و رياضتي در مورد فطرت‌هاي طبيعي در «مدت طولاني» و به صورت «مستمر» انجام نيابد اين استعداد و امر بالقوه، به فعليت نرسيده، تباه مي‌شود، همچنين اگر تمرين و رياضت در جهت امور پست صورت گيرد، در اين حال، آن استعداد از توجه و عادت به افعال برتر و عالي‌تر به سوي افعال پست‌تر گرايش مي‌يابد.[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn5%22%20%5Co%20%22)

بنابراين، از نظر فارابي كمال وجودي انسان در وجود هيچ فردي از ابتدا به صورت بالفعل وجود ندارد و هيچ انساني از ابتداي وجود خود مفطور بر كمال نيست، زيرا فطرت، تركيبي از امور متضاد بوده و در عين حال كه به سوي كمال تمايل و گرايش دارد، اما به طرف ضد نيز متمايل است، از اين‌رو رسيدن انسان به كمال و در نهايت، سعادت از طريق فطرت، مقدور نبوده و نيازمند افعال اختياري و ارادي اوست: «انسان از ابتداي وجود خود، مفطور بر کمال نمي باشد تا آنکه هيچ تفاوتي در انسانها از جهت کمال مشاهده نشود و ... و اين بدان جهت است که فطرت مرکب از امور متضاد است».[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn6%22%20%5Co%20%22)

**2. امكان تغيير خُلق در آدمي**

يكي از اصول موضوعه علم اخلاق و يكي از پيش‌فرض‌هاي تعليم و تربيت، امكان تغيير خُلق آدمي يا به عبارتي، تربيت‌پذيري اوست، تنها در سايه اعتقاد به تغييرپذيري خُلق انسان است كه علم اخلاق كه چگونگي كسب فضايل و دوري از رذايل را بررسي مي‌كند و به معرفي و شناخت انواع فضايل و رذايل مي‌پردازد، معنا پيدا كرده و تربيت كه به معناي فراهم آوردن زمينه براي پرورش استعدادهاي دروني هر موجود و به ظهور و فعليت رساندن امكانات بالقوه درون او شمرده مي‌شود، مهم‌ترين ثمره اخلاق به حساب مي‌آيد.

فارابي همچون *ارسطو*[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn7%22%20%5Co%20%22) اخلاق را تغييرپذير دانسته و معتقد است:

اخلاق، اعم از جميل و قبيح، امري اكتسابي است و مادامي كه انسان خلق خاصي را به‌دست نياورده باشد مي‌تواند آن را كسب كند و اگر خلقي را تحصيل كرد نيز مي‌تواند به اراده و اختيار خويش آن را تغيير دهد.**[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn8%22%20%5Co%20%22)**

در مقابل، عده‌اي از فلاسفه معتقدند كه اخلاق طبيعي است؛ به اين معنا كه اقتضاي طبيعت بوده و در نتيجه، قابل زوال نيست، چنان‌كه عده‌اي ديگر بر اين باورند كه بخشي از اخلاق مقتضاي طبيعت است و غيرقابل، و بخش ديگر از آن عادي است و قابل زوال.[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn9%22%20%5Co%20%22)

**3. لزوم زندگي اجتماعي**

*فارابي* نيز همچون *ارسطو* معتقد است كه انسان مفطور به زندگي و زيست اجتماعي است و به عبارتي موجودي است كه ضرورتاً مدني‌الطبع مي‌باشد، زيرا انسان براي برآورده‌كردن نيازهاي خود چاره‌اي جز تعامل اجتماعي و تعاون و همكاري با ديگران ندارد. وي بر اين باور است كه همكاري و تعاون انسان فقط به سبب نياز و در نتيجه، رفع نيازمندي‌ها و وسيله‌اي براي ادامه حيات او نيست، بلكه او را بر تسلط و چيرگي بر شرايط حيات قادر ساخته و راه رسيدن او را به كمال و سعادت هموارتر مي‌‌كند. از نظر فارابي انسان، هم در قوام وجودي و هم در نيل به كمالات، محتاج به زندگي اجتماعي است و گويا وي نيل به كمال و فضيلت را بر زندگي مادي مقدم دانسته و به عبارتي زيربناي كار را فضيلت‌ها و كمالات مي‌داند.[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn10%22%20%5Co%20%22) عبارت فارابي در اين مورد چنين است:

**هريك از آدميان بر سرشت و طبيعتي آفريده شده‌اند كه هم در قوام وجودي خود و هم در نيل و وصول به برترين كمالات ممكن خود، محتاج به اموري بسيارند كه هريك به تنهايي نتوانند متكفل انجام همه آن امور باشند، بلكه در انجام آن احتياج به گروهي بود كه هريك از آنها متكفل انجام امري از مايحتاج آن بود و هريك از افراد انساني نسبت به هريك از افراد ديگر، بدين حال و وضع بود، و بدين سبب است كه براي هيچ فردي از افراد انسان وصول بدان كمالي كه فطرت طبيعي او براي او نهاده است، ممكن نبود، مگر به واسطه اجتماع، اجتماعات و تجمع گروه‌هاي بسيار كه ياري‌دهنده يكديگر باشند....****[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn11%22%20%5Co%20%22)**

همچنين در كتاب *سياست مدنيه* مي‌گويد:

**انسان از جمله انواع جانوراني است كه به طور مطلق، نه به حوايج اوليه و ضروري زندگي خود مي‌رسد و نه به حالات برتر و افضل، مگر از راه «زيست گروهي» و اجتماع گروه‌هاي بسيار در جايگاه و مكان واحد و پيوستگي به يكديگر.****[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn12%22%20%5Co%20%22)**

*فارابي* انسان را مركب از تن و روح مي‌داند كه بالقوه دو نوع صفات حميده و نيكو و نيز پست و نكوهيده دارد. خاصيت جامعه آن است كه اين دو نوع صفات را از مرحله قوه به فعل درمي‌آورد، زيرا نه فضايل و نه رذايل انساني هيچ كدام به تنهايي و در زندگي انفرادي ظهور نخواهند كرد، چنان‌كه *ارسطو* و نيز فيلسوفان مسلمان پيرو او نيز بر اين امر تأكيد دارند[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn13%22%20%5Co%20%22).

از نظر فارابي انسان در مدينه به كمال و سعادت مي‌رسد، اما نه در هر مدينه‌اي، بلكه در «مدينه فاضله» اي كه مردمان آن تحت هدايت رئيس تربيت‌يافته و كامل‌شده‌اي قرار گيرند. بر اين اساس، اجتماع نيكو يا همان مدينه فاضله براي فارابي در حكم محيط تربيتي است و قوانين حاكم بر آن، عملكرد و نقش تربيتي دارند. زيربناي فلسفي اين ايده آن است كه او شهر را مانند بدن انسان در نظر گرفته و كاركرد ويژه‌اي را براي هريك از اعضاي بدن و به تناسب آن اعضاي شهر در نظر مي‌گيرد، و از آنجا كه عدم كاركرد درست هريك از اعضاي بدن، نياز به پزشك و طبيب را ضروري مي‌كند، اعضاي شهر هم براي معالجه نياز به رئيس دارند.[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn14%22%20%5Co%20%22)

**4. فضايل اخلاقي**

فارابي در مباحث تربيتي و اخلاقي خود، پس از تعريف فضيلت، انواع آن و نقش آنها را در تربيت انسان و در نهايت به كمال رساندن او بيان مي‌كند. وي در تعريف فضيلت مي‌گويد:

**استعداد طبيعي‌اي كه در انسان براي انجام افعال نيكو است اگر آن افعال تكرار و عادي شود و به واسطه عادت، در نفس، ويژگي‌هايي به وجود آيد كه فرد در اثر آن، كارهايي را انجام دهد كه مستحق مدح و ذم باشد، به آن هيئت «فضيلت» گفته مي‌شود.****[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn15%22%20%5Co%20%22)**

*فارابي* بر اين باور است كه همه فضايل، فطري نيستند و هر كس ممكن است زمينه‌گرايش به نوعي از فضيلت را داشته باشد، فضايل در انسان از طريق عادت و تكرار حاصل مي‌شود، چنان‌كه اگر فعل نيكو يا زشت، يك‌بار از فردي سرزند، او را انسان فضيلت‌مند يا شرير نمي‌گويند.[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn16%22%20%5Co%20%22)

او همچون *ارسطو*[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn17%22%20%5Co%20%22) فضيلت را «اعتدال» و ميانه‌روي مي‌داند[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn18%22%20%5Co%20%22) و معتقد است كه وقتي افعال از حالت اعتدال خارج شوند ـ چه در جهت افراط يا تفريط ـ قبيح‌اند. بنابراين، آنچه براي فارابي اهميت دارد آن است كه حالت تعادل، اعتدال و موازنه در انجام امور، آنها را «فضيلت» و وسيله ايصال به كمال و سعادت قرار مي‌دهد، همچنان‌كه حتي افراط (زياده‌روي در انجام فعل) نه تنها فضيلت شمرده نمي‌شود، بلكه رذيلت و مانع رسيدن به كمال است.

فارابي با تقسيم فضايل به چهار قسم بيان مي‌كند:

**امور انساني اي که در بين امتها و شهروندان حاصل مي شود و بوسيله آن سعادت دنيا در زندگي دنيوي و سعادت قصوي در زندگي اخروي بدست مي آيد، چهار گونه اند: فضايل نظري، فضايل فکري، فضايل خلقي و صناعات عملي.****[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn19%22%20%5Co%20%22)**

وي در تعريف آنها مي‌گويد:

«فضايل نظري» عبارت است از معلوماتي كه غرض نهايي آنها معقول ساختن موجودات و يقين انسان به وجود آنهاست. برخي از اين علوم از ابتدا براي انسان حاصل بوده، بدون آنكه بداند چگونه و از كجا به‌دست آمده‌اند كه اينها علوم اوليه هستند، و برخي ديگر از طريق تأمّل، فحص، استنباط، تعليم و تعلم حاصل مي‌شوند.

وي درباره «فضايل فكري» نيز مي‌‌گويد: براي ايجاد معقولات ارادي، علاوه بر دانش نظري، قوه ديگري به نام قوه فكري لازم است تا جهات تبدل در مكان و زمان را دريابد و آنچه براي رسيدن به هدف عالي نافع‌تر است را امكان‌پذير سازد. در واقع، فضايل فكري، ناشي از قوه فكري بوده و آنچه براي اهداف و غاياتِ عالي و نيكو سودمندتر است را استنباط مي‌كند، اما قوه فكري‌اي كه به واسطه آن، آنچه براي غايت پست و شر نافع‌تر است، استنباط مي‌شود، نبايد فضيلت فكري ناميده شده، بلكه شايسته نام ديگري است.[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn20%22%20%5Co%20%22)

اما «فضايل اخلاقي» افعالي است كه از انسان صادر مي‌شود و به منشأ و مصدري غير از عقل نظري نيازمند است كه آن عقل عملي يا اراده است، و از آنجا كه اراده انسان ذاتاً از امور طبيعي و اجتماعي متأثر است در نتيجه، پيرو قوانين ثابتي نيست. فضايل اخلاقي به اختلاف زمان و محل و افراد مختلف، اختلاف پيدا مي‌كند، مانند شهوت، لذت فرح، غضب و....

«فضايل عملي» نيز عبارت است از محقق ساختن فضايل اخلاقي و عمل به خير. فضيلت عملي تابع فضيلت فكري و آن نيز تابع فضيلت نظري است.

**5. سعادت**

*فارابي* پس از بيان اقوال مختلف در مورد سعادت مي‌گويد: «سعادت، غايت و نهايت چيزي است که هر انساني شوق آن را داشته و با سعي و تلاش خويش به سوي آن حرکت مي کند، پس همانا حرکت و گرايش او به جهت آن است که سعادت ، کمال است واز اين رو براي توضيح خود، نيازمند هيچ گفتاري نيست.»[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn21%22%20%5Co%20%22)

وي هدف اصلي از اخلاق و تعليم و تربيت را تحصيل سعادت مي‌داند و سعادت را عبارت از صيرورت و انتقال و تحول نفس در كمال وجودي خود به آن مرتبه‌اي مي‌داند كه در قوام خود به ماده نياز نداشته و تا آنجا پيش مي‌رود كه انسان از جمله موجودات مفارق و مبراي از ماده شود.[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn22%22%20%5Co%20%22)

از نظر فارابي سعادت، خير مطلق و بزرگ‌ترين و كامل‌ترين خير است و شايسته‌ترين امري است كه مي‌تواند مكتفي به ذات بوده و با حصول آن به امر ديگري نياز نباشد. او سعادت را به خير، و خير را به سعادت تعريف كرده و در مقابل هر چه انسان را از نيل به سعادت باز دارد، «شرّ علي الاطلاق» مي‌داند.[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn23%22%20%5Co%20%22)

**الف- سعادت، امري مشكك است**

*فارابي* سعادت را به دو قسم سعادت حقيقي و سعادت مظنون (پنداري) تقسيم مي‌كند
و سعادت حقيقي را از طريق انجام امور خير و افعال نيك و اتصاف به فضايل،
قابل حصول دانسته و تحصيل علم و ثروت و لذات دنيوي و امثال آن را سعادت مظنون معرفي مي‌كند.

وي جداي از زندگي مدني يا زندگي در ميان امت، درباره سعادت فردي بحث نمي‌كند، بلكه به نظر او ملاك تشخيص سعادت حقيقي از سعادت مظنون، آن است كه مشخص شود فرد عضو مدينه فاضله است يا جاهله، و نيل به سعادت منوط به آن است كه «حكيم» در جامعه حكومت كند.[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn24%22%20%5Co%20%22)

فارابي سعادت را خير مطلق مي‌داند و بيان مي‌كند هر چه در راه رسيدن به خوشبختي سودمند است، خير است، نه بالذات و لذاته، بلكه خير بودن آن از جهت سودي است كه در راه رسيدن به سعادت دارد.[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn25%22%20%5Co%20%22) همچنين مي‌گويد: سعادت از بين تمام خيرها، بزرگ‌ترين خير است و از بين تمام آنچه برگزيده مي‌شود، كامل‌ترين غايتي است كه انسان به سوي آن حركت مي‌كند: «روشن گشت که همانا سعادت در ميان همه خيرها، بزرگترين خير و از بين تمام عوامل مؤثر و تأثير گذار کاملترين غايتي است که هر انساني تلاش براي حرکت به سوي آن دارد».[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn26%22%20%5Co%20%22)

او در جاي ديگر خير حقيقي را همان كمال وجود، و شرّ حقيقي را فقدان كمال وجود مي‌داند.[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn27%22%20%5Co%20%22) بنابراين، از نظر وي سعادت، مساوق خير، و خير، مساوق با وجود و كمال است و در نتيجه مي‌توان گفت سعادت، مساوق با وجود و كمال است. البته سعادت با تمام معاني خير، تساوق ندارد، مانند خير نسبي و خير لغيره، بلكه با خير مطلق، مساوق است.[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn28%22%20%5Co%20%22)

*فارابي* لذت را نيز امري مشكك دانسته و بالاترين درجه آن را تجلي خداوند در قلب انسان و درك حضوري و شهودي خداوند معرفي مي‌كند. او سعادت را امري لذت‌آفرين تلقّي معرفي مي‌كند كه لذت آن از نوع لذت محسوس و زودگذر نيست، بلكه لذتي معقول، درازمدت، پايدار و امري ذومراتب و مشكك است.[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn29%22%20%5Co%20%22)

با اين بيان، لذت، خير و سعادت، اموري مساوق بوده و تشكيك و ديگر احكام آنها را مي‌توان در يكديگر جاري و ساري دانست، چنان‌كه درك حضوري و شهودي خداوند بالاترين لذت (لذت قصوي) بوده و بالاترين سعادت نيز شمرده مي‌شود.

چنين بياني را در نوشته‌هاي *ملّاصدرا* نيز مي‌توان يافت. او نيز با مساوق دانستن سعادت و وجود، احكام آنها را (از جمله تشكيك در وجود) به يكديگر سرايت مي‌دهد: «بدان که وجود، خير و سعادت است و درک و آگاهي نسبت به وجود، خير و سعادتي ديگر است.»[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn30%22%20%5Co%20%22)

ايشان از سوي ديگر وجود را نيز امري مساوق با لذت دانسته و نتيجه مي‌گيرد كه هر آنچه وجودش قوي‌تر باشد، لذتش شديدتر و با دوام‌تر خواهد بود. و از آنجا كه وجود باري تعالي اشد و اكمل و افضل وجودات است، درك آن بالاترين و كامل‌ترين سعادت بوده و لذت حاصل از آن شديدترين و قوي‌ترين لذت خواهد بود.[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn31%22%20%5Co%20%22)

**ب. سعادت امري اتفاقي نيست**

*ارسطو* در بحث از سعادت در كتاب ***اخلاق نيكوماخوس*** مي‌گويد: سعادت و نيكبختي، ملك مشترك همه آدميان است و به همين علت، بسياري از آدميان مي‌توانند به آن دست بيابند و كساني كه از لحاظ فضيلت، فلج نشده‌اند، با نوعي آموزش و كوشش، به آن نايل مي‌‌شوند. اگر نيكبخت شدن از اين طريق، گران‌بهاتر از نيكبختي است كه
بر حسب اتفاق به چنگ مي‌آيد، حكم عقل آن است كه واقع امر چنان باشد... بزرگ‌ترين و شريف‌ترين امور (سعادت) را ناشي از اتفاق دانستن دليل سهل‌انگاري است.[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn32%22%20%5Co%20%22) زندگي سعادتمندانه، توأم با فضيلت است و چنين زندگي مستلزم «سخت كوشي» است.[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn33%22%20%5Co%20%22) «دوام» متعلق به انسان سعادتمند و نيكبخت است و چنين انساني در همه زندگي سعادتمند خواهد بود، چون دائم يا دست‌كم بيش از ديگران موافق فضيلت خواهد انديشيد و عمل خواهد كرد.[34](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn34%22%20%5Co%20%22)

فارابي نيز همچون معلمش *ارسطو* معتقد است كه سعادت، امري اتفاقي نيست، بلكه در صورتي محقق خواهد شد كه فرد در تمام مدت زندگي خود، و نه در مدت محدود، بر حسب اراده و اختيار خويش افعال فضيلت‌مندانه انجام دهد. و به عبارت ديگر، فردي را كه بنا بر «اتفاق» و نه از روي قصد و برنامه، و به طور «غير ارادي» و نه از روي اختيار و انتخاب، و در «مدت محدودي» و نه در طول زندگي و تمام عمر و به صورت مستمر، در ساحت‌هاي سه‌گانه وجود خود (افعال، عوارض نفساني و تميز ذهني) عمل فضيلت‌مندانه و زيبايي انجام دهد يا به اعتقاد حقي دست يابد و يا عوارض نفساني جميلي را همچون رحمت، لذت و به‌دست آورد، نمي‌توان سعادتمند ناميد.

**شايسته است بدانيم اولاً گاهي امکان دارد افعال زيبا و جميل بنابر اتفاق براي انسان حاصل شود و يا آنکه آن افعال را، افعالي نه از روي اراده و اختيار در نظر بگيريم. اما در مورد سعادت، چنان نيست که وقتي افعال جميل در چنين حالتي (بدون اراده و اختيار) از انسان صادر مي شود، بتواند بدان نايل شود. بلکه بايد افعال را از روي اراده و اختيار انجام دهد، و نيز اگر در مورد بعضي از امور و يا برخي از اوقات چنين عمل کند (به سعادت نايل نخواهد شد) و بايد افعال جميل را در مورد تمام آنچه انجام مي دهد و همچنين در طول زندگي و تمام عمر اختيار کند.****[35](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn35%22%20%5Co%20%22)**

**ج- سعادت امري فراتر از مدح است**

در اينكه آيا سعادت امري است قابل مدح و ستايش، يا آنكه فراتر از مدح است، فلاسفه اختلاف‌نظر دارند.

*ارسطو* سعادت را امري فراتر از ستايش و مدح دانسته و در اين‌باره مي‌گويد: نيكبختي از مواهب عادي نيست و چنين به نظر مي‌رسد كه قابل ستايش بودن هر امري به سبب آن است كه آن شيء از كيفيتي خاص بهره‌ور بوده و به نوعي نسبتي با چيز ديگر دارد. همچنان‌كه بي‌معناست اگر ما براي خدا نسبتي و ارتباطي با خود قايل شويم و در نتيجه، او را در خور ستايش بدانيم، زيرا ستايش ساده ما براي اعلام احساس واقعي ما در باره او كفايت نمي‌كند و نيكبختي و سعادت نيز چنين است و هيچ كس آن را همچون عدالت نمي‌ستايد، بلكه همه مردمان سعادت را چيزي بهتر و الهي‌تر از عدالت مي‌دانند. ستايش در خور فضيلت است، نه در خور نيكبختي. سعادت و نيكبختي در زمره شريف‌ترين و كامل‌ترين امور است، مخصوصاً به علت اينكه مبدأ نخستين (براي انجام همه كارها) است و ما مبدأ و علت خيرها و مواهب را چيزي شريف و الهي مي‌دانيم.[36](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn36%22%20%5Co%20%22) اما فارابي سعادت را از اموري مي‌داند كه متعلق مدح بوده و ستودني است: «انسان بواسطه احوال و حالاتي که متعلق مدح و ذم نيستند، به سعادت نايل نخواهد شد، و آنچه که به وسيله آن انسان به سعادت مي رسد، همگي جزو احوالي هستند که متعلق ستايش و يا مذمتند.»[37](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn37%22%20%5Co%20%22)

**ب) هدف تعليم و تربيت**

*فارابي* معتقد است كه انسان كامل كسي است كه به فضايل اخلاقي آراسته شده و از فضايل و سعادت، شناخت كافي داشته باشد. البته تأكيد مي‌كند كه شناخت نظري توسط قوه ناطقه نظري درباره اين امور گرچه لازم است، اما كافي نيست، بلكه انسان بايد به آنها شوق مؤكد داشته و آنها را هدف و غايت زندگي خود قرار داده و در عمل نيز به اين فضايل متصف شود. به عبارت ديگر، لازمه رسيدن به درجه سعادت قصوي، علاوه بر علم و تعقل، عمل است. عبارت او در اين‌باره چنين است:

**آنگاه كه آدمي سعادت را به درستي شناخته باشد، لكن آن را غايت و هدف زندگي خود قرار ندهد و به سوي آن اشتياقي حاصل نكند و يا شوق وي بدان سوي سست باشد و در نتيجه، غايت و هدف زندگي خود را چيزي قرار مي‌دهد كه سعادت حقيقي نيست و قوت‌هاي ديگر خود را در جهت رسيدن به آن به كار مي‌بندد، در اين صورت آنچه حاصل مي‌شود جز شر چيز ديگري نيست.****[38](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn38%22%20%5Co%20%22)**

و نيز مي‌گويد:

**آنگاه كه آدمي مبادي و معارف اوليه را كه از ناحيه عقل فعال بدو اعطا شده است، به كار بندد و به درستي بشناسد و به واسطه قوه نزوعيه شيفته آن گردد... و سپس نتيجه انديشه خود را به وسيله آلات و ابراز معده‌اي، عمل كند... در اين وقت آنچه از آدمي آيد، همه خير است.****[39](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn39%22%20%5Co%20%22)**

انسان بايد در اين مسير براي به‌دست آوردن فضايل انساني، نفس خود را بررسي كرده، عيب‌هاي آن را شناسايي و براي تحصيل فضايل و صفات نيكو تلاش كند. و چون در نظام فكري فارابي دستيابي به فضايل كه خود زمينه‌ساز رسيدن به مدينه فاضله و در نتيجه، تأمين سعادت افراد جامعه است، جز از طريق تعليم و تربيت صحيح امكان‌پذير نيست، از اين‌رو اهميت تعليم و تربيت در اين نظام به وضوح نمايان مي‌‌شود.

*فارابي* هدف از تعليم و تربيت را ايجاد اعتدال در قواي شهوي و غضبي و اطاعت و انقياد آنها از عقل معرفي مي‌كند و مي‌گويد: «فضيلت، ميانه‌روي است و افعال وقتي متوسط باشد، خلق جميل حاصل مي‌شود.» عمل صالح، عملي است كه در حد اعتدال باشد، زيرا افراط براي نفس و بدن مضر است. وي در مورد چگونگي شناسايي حد اعتدال در افعال و اعمال فرد مي‌گويد:

**شايسته است کميت افعال از نظر تعداد و مقدار، نيز کيفيت آن در شدت و ضعف به حسب ارتباط آن با فاعل، همچنين شخص انجام دهنده افعال و نيز فردي که به خاطر او افعال انجام داده مي شود و زمان و مکان آن عمل... سنجيده شده و اندازه گيري گردد (اعتدال در آنها لحاظ شود).****[40](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn40%22%20%5Co%20%22)**

او تشخيص اعتدال در امور را مربوط به نظر در زمان آن عمل، مكان آن و شخصي كه به انجام آن قيام مي‌كند و هدف او و وسايلي كه به كار مي‌گيرد و نيز به خود عمل مي‌داند؛ يعني فرد در تمام اين امور بايد اعتدال را رعايت كند.

از نظر فارابي حد متوسط هر فعل و خُلقي با معياري ثابت و واقعي، يعني سعادت سنجيده مي‌شود و در عين حال بايد به وجوه امتياز انسان‌ها و اختلاف موقعيت‌هاي آنها در تعيين حد متوسط براي فرد توجه شود.[41](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn41%22%20%5Co%20%22)

**1. تعليم و تأديب**

از نظر فارابي چون افراد انساني به لحاظ طبيعت، با يكديگر تفاوت دارند و هيچ فردي مفطور به شناخت سعادت و عوامل آن نيست، از اين‌رو چنين افرادي نيازمند به معلم و راهنما هستند، البته با اين تفاوت كه نياز افراد به راهنمايي و ارشاد نيز مختلف است. عبارت وي در اين‌باره چنين است:

**چون هدف از آفرينش وجود انسان اين است كه به سعادت نهايي برسد به ناچار در راه رسيدن به آن، نخست بايد معني سعادت را بشناسد و آن را غايت كار و نصب‌العين خود قرار دهد و سپس اعمالي را كه لازم است انجام دهد تا به وسيله آنها به سعادت برسد، به خوبي باز شناسد و به دنبال آن انجام دهد. مردم در فطرت‌هاي شخصي خود گوناگونند، بنابراين، هيچ انساني فطرتاً نمي‌تواند از پيش خود سعادت را بشناسد و هم نمي‌تواند از پيش خود آنچه را كه بايسته عمل است، مورد عمل قرار دهد، بلكه در هر دو مورد، نياز به مرشد و راهنما دارد. نهايت، پاره‌اي از مردم نياز به راهنمايي كمتري دارند و پاره‌اي زيادتر. و نيز چنين نيست كه هرگاه افراد انساني بدين دو امر راهنمايي شدند خود به خود و بالضروره بدون باعث و محركي اقدام به انجام آن كنند و در حقيقت، اغلب مردم در اين وضع‌اند و از اين جهت است كه محتاج به مرشد و رهنمايي مي‌باشند....****[42](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn42%22%20%5Co%20%22)**

وي ايجاد فضيلت را از دو طريق ممكن مي‌داند: 1. تعليم؛ 2. تأديب . او تعليم را ايجاد فضايل نظري در امم و مدن و تأديب را طريق ايجاد فضايل خُلقي و صناعات عملي در امم معرفي مي‌كند:

**تعليم، ايجاد فضايل نظري در بين امتها و شهرهاست، و تأديب، روش و شيوه ايجاد فضايل خُلقي و صناعات عملي در ميان امتهاست. تعليم فقط بواسطه قول و گفتار است، اما تأديب آن است که امتها و شهروندان به انجام افعال ايجاد شده از طريق ملکات عملي عادت کرده و عزم و اراده آنان براي انجام آن ها برانگيخته شود****[43](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn43%22%20%5Co%20%22)**

او با تعريف تعليم و تأديب، دو فرق اساسي بين آنها مطرح مي‌كند، اول، آنكه تعليم، يعني ايجاد فضايل نظري و تأديب، يعني ايجاد فضايل ‌اخلاقي و عملي، و دوم، آنكه تعليم، به قول و گفتار است و تأديب، به قول و فعل، بدان‌گونه كه امم و اهل مدينه را به افعال و ملكات عملي عادت دهند و اراده آنها را به سوي انجام اين افعال برانگيزند، به گونه‌اي كه اين افعال و ملكات، مسئوليتي بر نفوس آنها شده و آنان همانند عاشقان و شيفتگاني بر آن افعال گردند، و برانگيختن اراده‌ها براي انجام امري، گاه با گفتار و گاه با فعل حاصل مي‌شود.[44](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn44%22%20%5Co%20%22)

*فارابي* در امر تعليم و تأديب، مواردي را يادآور مي‌شود كه راهنما و مرشد با رعايت و لحاظ كردن آن مي‌تواند فرد تحت تعليم خود را به نيكي دريافته و به سوي سعادت رهنمون شود.

**يك) توجه به تفاوت‌هاي افراد از جهت استعداد**

او متعلمان را به سه دسته تقسيم مي‌كند: دسته اول، كساني كه ممكن است بخواهند از علم خود در جهت شر بهره ببرند كه بايد در تهذيب اخلاق آنها كوشيد و شرارت طبع آنها را شناساند. دسته دوم، كودن هستند كه بايد ديد چه علمي براي آنها سودمند است و آنها را در آن جهت هدايت كرد و دسته سوم، افراد هوشمندي كه نبايد هيچ‌گونه كاستي در تعليم و تربيت آنها راه يابد و در حق آنها از هيچ امري نبايد دريغ كرد.

**دو) توجه به تفاوت‌هاي امت‌ها و اقوام مختلف**

*فارابي* در امر تعليم و تأديب و به تبع آن به سعادت رساندن افراد، علاوه بر آنكه معتقد است همه انسان‌ها فطرت مشترك دارند، اما نظر و توجه به اصناف مختلف امت‌ها و اقوام و خصوصيات و ويژگي‌هاي هريك را براي تسهيل در امر تعليم و تربيت ضروري و لازم مي‌داند:

**سپس در اصناف مختلف تک تک امتها توجه شده و نيز آنچه که بواسطه طبيعت مشترک از ملکات و افعال انساني براي آن امت نهادينه شده مورد مداقه قرار مي گيرد تا آنکه در مورد تمام امتها و يا اکثر آنها نظري بيان شود... از اينرو نيازمند آن است که آن علم به گونه اي سامان يابد که سعادت هر امتي و يا هر قومي و يا هر انساني مد نظر قرار گيرد و آنچه شايسته است که فقط آن امت بدان تأديب شود، حفظ گشته و اموري که در تأديب آن امت از طريق اقناع به کار گرفته مي‌شود، معرفي گردد.****[45](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn45%22%20%5Co%20%22)**

**سه) به كار بستن تمرين، تكرار و عادت**

از نظر فارابي تعليم و تربيت انسان امري تدريجي است و نيازمند به بسترسازي‌هاي مختلف نظري و عملي. و به عبارت ديگر، چنان نيست كه در زمان كوتاه و بدون مقدمات لازم و بدون تحمل مشكلات و سختي‌ها بتوان به سرعت و سهولت به نتايج مطلوبي در امر تربيت اخلاقي دست يافت.

وي معتقد است اخلاق با «عادت، تمرين و تكرار» شكل مي‌گيرد و اساساً «فضيلت» زماني حاصل مي‌شود كه حالات نفساني به وسيله عادت به صورت ملكه نفساني درآمده باشند. و اين امر هم جز با تكرار و تمرين به‌دست نمي‌آيد، زيرا در نظر او هيچ انساني از ابتدا بالطبع مفطور بر فضيلت و رذيلت نيست، گرچه ممكن است آمادگي بيشتري براي انجام افعال فضيلت‌مندانه يا مقابل آن (رذايل) داشته باشد، به گونه‌اي كه انجام آن اعمال برايش آسان‌تر از افعال ديگر باشد، اما هرگز چنين استعداد طبيعي، فضيلت شمرده نمي‌شود، بلكه زماني كه چنين استعدادي براي انجام افعال فضيلت‌مندانه به گونه‌اي باشد كه به تكرار اين افعال منجر شده و در نتيجه «عادت» بدان‌ها مستحكم و ريشه‌دار شود، هيئت حاصل از عادت به انجام آن افعال، فضيلت ناميده مي‌شود:

**امکان ندارد انسان از ابتداي کار خود (اول عمر) به حسب طبيعت خويش، مفطور بر فضيلت و يا رذيلت باشد (صاحب فضيلت و يا رذيلت باشد)، اما ممکن است بالطبع فطرتاً آمادگي انجام افعال فضيلتمند و يا رذيلت را داشته باشد... اين استعداد طبيعي، فضيلت ناميده نمي شود، اما زماني که سمت و سوي اين استعداد به طرف افعال فضيلت مندانه باشد، و آن افعال «تکرار» شده و عادت گردد، و بواسطه «عادت» هيئتي در نفس جاگير و استوار گردد و عين اين افعال از آن صادر شود، هيئت تحکيم يافته از طريق عادت، «فضيلت» ناميده مي شود.****[46](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn46%22%20%5Co%20%22)**

فارابي اهميت «تكرار و عادت» به انجام فضايل را تا بدان حد مي‌داند كه معتقد است اگر زماني انساني يافت شود كه آمادگي و استعداد تامي براي فضايل داشته باشد و آن فضايل به واسطه عادت در او ريشه‌دار شود، چنين انساني از فضايل انساني به سوي آنچه به لحاظ رتبه و مرتبه برتر از انسان است، پيش رفته و انساني الهي خواهد شد.[47](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn47%22%20%5Co%20%22)

**چهار) توجه به به كارگيري روش‌هاي مختلف و متناسب با متربي**

بسيار روشن است زماني كه فارابي در امر تعليم و تأديب به تفاوت‌هاي فردي از جهت استعداد توجه دارد، قطعاً براي افراد متفاوت، شيوه‌ها و روش‌هاي مختلف و متناسب با آنها را نيز پيشنهاد مي‌دهد.

او در اينكه تعليم و آموزش را بايد از دوران كودكي آغاز كرد، با *افلاطون* هم‌سخن است: «بايد آنچنان که افلاطون بيان کرده نسبت به تعليم افراد، از زمان کودکي اقدام شود.»[48](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn48%22%20%5Co%20%22) و درباره علوم نظري معتقد است كه بايد از طريق روش‌هاي اقناعي آموزش داده شود، چون بسياري از اين علوم با روش تخيل قابل درك هستند، چراكه تعقل آنها وابسته به تعقل معلومات بسياري است كه جسماني نبوده و جزء مبادي قصوي هستند. اما مردم عادي مثال و تصوير اين علوم را از طريق اقناعي درك مي‌كنند. معلم بايد مواردي را كه به يك امت مربوط مي‌شود و روش تعليم آنچه مشترك بين تمام امم يا اهل يك مدينه است را نيز مشخص كند... رعايت تمام اين موارد كه به واسطه فضيلت فكري تميز داده مي‌شوند، سبب كسب و تحصيل فضايل نظري در فرد مي‌‌شود.[49](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn49%22%20%5Co%20%22)

اما در مورد فضايل عملي و صناعات عملي بايد مردم را از دو طريق به انجام آنها عادت داد:

1. سخنان اقناعي و انفعالي يا ساير گفتارهايي كه بتواند اين افعال و ملكات را به صورت كامل در نفس، جاگير كرده و سبب انگيزش اراده و عزم آنان براي انجام آن امور از روي ميل و رغبت شود.

2. روش اكراه و اجبار. البته اين روش در مورد افراد متمرد و نافرمان شهر يا امت كه به دلخواه و از روي ميل و رغبت به راه صواب نمي‌روند، به كار گرفته مي‌شود.[50](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn50%22%20%5Co%20%22)

**نتيجه‌گيري**

*فارابي* انسان را موجودي اجتماعي مي‌داند كه مي‌تواند در سايه زيست اجتماعي و تعامل با ديگر همنوعان خود، نيازهايش را برطرف كند. او غايت زندگي انسان را تحصيل سعادت دنيوي و اخروي تلقي مي‌كند كه سعادت دنيوي مقدمه‌اي براي رسيدن به سعادت اخروي است و اين مهم جز از طريق كسب فضايل چهارگانه و عمل به فضايل ميسور نيست. اما چون هيچ انساني مفطور بر فضايل نيست، از اين‌رو براي شناخت آنها و نيز چگونگي كسب و تحصيل و عمل بدانها نيازمند به معلم و راهنماست كه اين امر اهميت زياد تعليم و تأديب را در نظر فارابي نمايان مي‌كند.

اما فارابي انسان‌هاي تربيت‌يافته را بسترساز ايجاد «مدينه فاضله»اي مي‌داند كه اهالي و ساكنان آن در سعادت و نيكبختي كامل به سر مي‌برند و در واقع، در سايه تعليم و تربيت صحيح، افراد آمادگي ايجاد مدينه فاضله‌اي را پيدا مي‌كنند كه دستيابي به سعادت جز از طريق تحقق آن امكان‌پذير نيست. طرح اين‌گونه تعليم و تربيت و در نتيجه، سعادت از سوي فارابي در ديدگاه‌هاي فلسفي او ريشه داشته و با توجه به ايده‌آلي و انتزاعي بودن، تا حدي دستيابي به آن را دور از دسترس مي‌نمايد.[51](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_edn51%22%20%5Co%20%22)

گرچه فارابي در مباحث تربيتي خود، بخصوص موضوعات فلسفي و اهداف اجتماعي تربيت، بسيار متأثر از *افلاطون* است، اما زبان او در بيان اصول تربيتي و اخلاقي، زبان قرآن و دين اسلام است.

**پي‌نوشت‌ها:**

[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref1%22%20%5Co%20%22). ابونصر فارابي، ***فصول منتزعه***، حققه و قدّم له و علّق عليه الدکتور فوزي متري نجار، ص 24.

[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref2%22%20%5Co%20%22). همو، ***سياست مدنيه***، ترجمه و تحشيه سيد جعفر سجادي، ص 238.

[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref3%22%20%5Co%20%22). همان.

[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref4%22%20%5Co%20%22). ابونصر فارابي، ***سياست مدنيه***، ترجمه و تحشيه سيدجعفر سجادي، ص240-242.

[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref5%22%20%5Co%20%22). همان؛ عين اله خادمي، *«تحليل معناي سعادت از ديدگاه فارابي****»*،*فصلنامه علمي ـ پژوهشي دانشگاه قم***، ش 2، ص 97.

[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref6%22%20%5Co%20%22). ابونصر محمد‌بن محمد فارابي، ***فصول منتزعه***، حققه و قدّم له و علّق عليه الدکتور فوزي متري نجار، ص100.

[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref7%22%20%5Co%20%22). ارسطو**، *اخلاق نيکوماخوس***، ترجمه محمد حسن لطفي تبريزي، کتاب دوم، ص 53-54.

[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref8%22%20%5Co%20%22). ابونصر فارابي، ***التنبيه علي سبيل السعادة***، حققه و قدم له و علّق عليه الدکتور جعفر آل ياسين، ص 53-55.

[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref9%22%20%5Co%20%22) ر.ك: احمد‌بن محمد مسکويه، ***تهذيب الأخلاق***، ترجمه و توضيح علي اصغر حلبي، ص84 به بعد؛ نصيرالدين طوسي، ***اخلاق ناصري***، تصحيح و تنقيح مجتبي مينوي و عليرضا حيدري، ص 102 تا 110؛ جلال‌الدين دواني**، *اخلاق جلالي***، با حواشي مولانا محمد هاديعلي، ص 38 به بعد و ....

[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref10%22%20%5Co%20%22). ابونصر محمد‌بن محمد فارابي، ***انديشه‌هاي اهل مدينه فاضله***، ترجمه و تحشيه سيدجعفر سجادي، ص 37.

[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref11%22%20%5Co%20%22). همان، ص 205.

[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref12%22%20%5Co%20%22). ابونصر محمد‌بن محمد فارابي، ***سياست مدنيه***، ترجمه و تحشيه سيد جعفر سجادي، ص 230.

[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref13%22%20%5Co%20%22). ارسطو، ***اخلاق نيکوماخوس***، ترجمه محمدحسن لطفي‌تبريزي، ص 391؛ احمد‌بن محمد مسکويه، ***تهذيب الأخلاق***، ترجمه و توضيح علي‌اصغر حلبي، ص 37 و 49 و 110.

[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref14%22%20%5Co%20%22) ابونصر محمد‌بن محمد فارابي، ***انديشه‌هاي اهل مدينه فاضله***، ترجمه و تحشيه سيد جعفر سجادي، ص 208ـ209؛ محمد حسن ميرزا محمدي، «بررسي مقايسه‌اي اهداف تعليم و تربيت ...»، ***روان شناسي و علوم تربيتي***، ش 2، ص 216.

[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref15%22%20%5Co%20%22) . ابونصر محمد‌بن محمد فارابي، ***فصول منتزعه***، حققه و قدّم له و علّق عليه الدکتور فوزي متري نجار، ص31.

[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref16%22%20%5Co%20%22) . همان، ص 31-32.

[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref17%22%20%5Co%20%22). ارسطو**، *اخلاق نيکوماخوس***، ترجمه محمد حسن لطفي تبريزي، ص 65 و 66.

[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref18%22%20%5Co%20%22). ابونصر محمد‌بن محمد فارابي، ***التنبيه علي سبيل السعادة***، ص 57 به بعد.

[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref19%22%20%5Co%20%22). همو، ***تحصيل السعادة***، قدّم له و علّق عليه و شرحه الدکتور علي بوملحم، ص 25 به بعد.

[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref20%22%20%5Co%20%22). همان، ص 56 و57.

[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref21%22%20%5Co%20%22). ابونصر محمد‌بن محمد فارابي، ***التنبيه علي سبيل السعادة*،** ص 47.

[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref22%22%20%5Co%20%22). همو، ***انديشه‌هاي اهل مدينه فاضله***، ترجمه و تحشيه سيد جعفر سجادي، ص 186.

[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref23%22%20%5Co%20%22). ابونصر محمد‌بن محمد فارابي، همان، ص 237؛ ***التنبيه علي سبيل السعادة***، ص 49.

[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref24%22%20%5Co%20%22). عين اله خادمي، *«تحليل معناي سعادت از ديدگاه فارابي»*، ***فصلنامه علمي ـ پژوهشي دانشگاه قم****،*ش 2، ص 88.

[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref25%22%20%5Co%20%22). ابونصر محمد‌بن محمد فارابي، ***سياست مدنيه***، ترجمه و تحشيه سيدجعفر سجادي، ص 237.

[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref26%22%20%5Co%20%22). همو، ***التنبيه علي سبيل السعادة***، ص 47-48.

[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref27%22%20%5Co%20%22). همو**، *فصول منتزعه***، حققه و قدّم له و علّق عليه الدکتور فوزي متري نجار، ص 80-81.

[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref28%22%20%5Co%20%22). همان.

[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref29%22%20%5Co%20%22). عين اله خادمي، *«تحليل معناي سعادت ازديدگاه فارابي»،****فصلنامه علمي ـ پژوهشي دانشگاه قم*،** ش 2، ص 91.

[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref30%22%20%5Co%20%22). صدرالدين محمد شيرازي (ملاصدرا)، ***الأسفار الأربعه***، ج9، ص 121.

[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref31%22%20%5Co%20%22). همان، ص122.

[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref32%22%20%5Co%20%22). ارسطو، ***اخلاق نيکوماخوس***، ترجمه محمد حسن لطفي تبريزي، ص 38.

[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref33%22%20%5Co%20%22). همان، ص 387

[34](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref34%22%20%5Co%20%22). همان، ص 41.

[35](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref35%22%20%5Co%20%22). ابونصر محمد‌بن محمد فارابي**، *التنبيه علي سبيل السعادة***، ص 51.

[36](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref36%22%20%5Co%20%22). ارسطو، ***اخلاق نيکوماخوس***، ترجمه محمد حسن لطفي تبريزي، ص 44-45.

[37](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref37%22%20%5Co%20%22). ابونصر محمد‌بن محمد فارابي، ***التنبيه علي سبيل السعادة***، ص 50.

[38](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref38%22%20%5Co%20%22). همو، ***سياست مدنيه***، ترجمه و تحشيه سيدجعفر سجادي، ص 239.

[39](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref39%22%20%5Co%20%22). همان، ص 238 و 244.

[40](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref40%22%20%5Co%20%22). ابونصر محمد‌بن محمد فارابي، ***فصول منتزعه***، حققه و قدّم له و علّق عليه الدکتور فوزي متري نجار، ص 38.

[41](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref41%22%20%5Co%20%22). محسن ايماني، *«ارزش شناسي فارابي و دلالت‌هاي آن در تربيت اخلاقي»*،***دو فصلنامه علمي – تخصصي تربيت اسلامي***، ش 7، ص93.

[42](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref42%22%20%5Co%20%22). ابونصر محمد‌بن محمد فارابي**، *سياست مدنيه***، ترجمه و تحشيه سيد جعفر سجادي، ص 244.

[43](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref43%22%20%5Co%20%22). همو، ***تحصيل السعادة***، قدّم له و علّق عليه و شرحه الدکتور علي بوملحم، ص 71.

[44](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref44%22%20%5Co%20%22). همان.

[45](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref45%22%20%5Co%20%22). ابونصر محمد‌بن محمد فارابي، ***تحصيل السعادة***، قدّم له و علّق عليه و شرحه الدکتور علي بوملحم، ص 78.

[46](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref46%22%20%5Co%20%22). همو**، *فصول منتزعه***، حققه و قدّم له و علّق عليه الدکتور فوزي متري نجار، ص 31.

[47](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref47%22%20%5Co%20%22). همان، ص 33.

[48](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref48%22%20%5Co%20%22). ابونصر فارابي، ***تحصيل السعادة***، قدّم له و علّق عليه و شرحه الدکتور علي بوملحم، ص72.

[49](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref49%22%20%5Co%20%22). همان، ص 73.

[50](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref50%22%20%5Co%20%22). همان.

[51](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/94%22%20%5Cl%20%22_ednref51%22%20%5Co%20%22). رسول رباني و همکاران، «تحليلي بر انديشه‌هاي تربيتي فارابي و دورکيم»، ***علوم انساني دانشگاه امام حسين***(ع)،*تعليم و تربيت اسلامي (9)*، ش 78، ص 98.

**منابع**

ارسطو، ***اخلاق نيکوماخوس***، ترجمه محمد حسن لطفي تبريزي، چاپ دوم، تهران، طرح نو، 1385.

ايماني، محسن، «ارزش شناسي فارابي و دلالت‌هاي آن در تربيت اخلاقي»، ***تربيت اسلامي***، ش 7، س 3، پائيز و زمستان 1387، ص 81-104.

خادمي، عين اله، «تحليل معناي سعادت از ديدگاه فارابي»، ***دانشگاه قم***، ش 2، س 10، ص 81-107.

دواني، جلال‌الدين، ***لوامع الاشراق في مکارم الأخلاق (اخلاق جلالي***)، با حواشي مولانا محمد هاديعلي، طبع منشي نول لکنهو، چاپ هفتم، بي‌جا، بي‌نا، 1883.

رباني، رسول و همکاران، «تحليلي بر انديشه‌هاي تربيتي فارابي و دورکيم»، ***مجله علوم انساني دانشگاه امام حسين***(ع)، تعليم و تربيت اسلامي (9)، ش 78، س 17، صص 75-101.

شيرازي، صدرالدين محمد (ملاصدرا)، ***الحکمة المتعاليه في الأسفار الأربعة العقلية***، قم، منشورات مصطفوي، 1379.

طوسي، نصيرالدين، ***اخلاق ناصري***، تصحيح و تنقيح مجتبي مينوي و عليرضا حيدري، چ پنجم، خوارزمي، 1373.

فارابي، ابونصر، ***سياست مدنيه***، ترجمه و تحشيه سيدجعفر سجادي، چ سوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، سازمان چاپ و انتشارات، 1379.

ـــــ ، ***انديشه‌هاي اهل مدينه فاضله***، ترجمه و تحشيه سيدجعفر سجادي، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، سازمان چاپ و انتشارات، 1379.

ـــــ ، ***تحصيل السعادة***، قدّم له و علّق عليه و شرحه الدکتور علي بوملحم، دار و مکتبة الهلال، بي‌تا.

ـــــ ، ***فصول منتزعه***، حققه و قدّم له و علّق عليه الدکتور فوزي متري نجار، ايران، مکتبة الزهراء، 1405ق.

ـــــ ، ***التنبيه علي سبيل السعادة***، حققه و قدم له و علّق عليه الدکتور جعفر آل ياسين، ايران، حکمت، 1371/1412.

مسکويه، احمدبن محمد ، ***تهذيب الأخلاق و تطهير الأعراق***، ترجمه و توضيح علي‌اصغر حلبي، اساطير، ،1381.

ميرزا محمدي، محمدحسن، «بررسي مقايسه‌اي اهداف تعليم و تربيت ازديدگاه افلاطون و فارابي»، ***روانشناسي و علوم تربيتي***، ش 2، س 33، 1381، ص 203-227.